فصلنامهٔ نقد کتاب
ادبیات و هنر
سال دوم، شمارهٔ ۵
بهار ۱۳۹۸

نقش مصحّح در شناساندن مؤلف

بازخوانی شرح حال طغرای مشهدی در *رسائل* تازه منتشرشدهٔ او

● فاطمه مهری
استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی f_mehri@sbu.ac.ir

چکیده

محققان حوزهٔ تصحیح متن، مقدمه‌نویسی بر آثار تصحیح‌شده را بخشی از فرایند کار تصحیح دانسته‌اند. مقدمهٔ آثار تصحیحی معمولاً دربردارندهٔ شرحی در باب احوال و آثار مؤلف، افکار و اندیشه‌ها و سبک نوشتار او و توضیحاتی در باب نسخه‌های به‌دست‌آمده از اثر و روش کار مصحّح است و مصحّحِ مقدمه‌نویس در نگارش آن، بسته به موضوع اثر از منابع گوناگون و به‌ویژه آثار خود مؤلف بهره می‌برد. این مقاله به نقد و بررسی مقدمهٔ نگاشته‌شده بر *رسائل طغرای مشهدی* که به همت سیدمحمد صاحبی تصحیح و منتشر شده، می‌پردازد و برخی اشتباهات و کاستی‌های آن را نشان می‌دهد. برای این کار بیش از هر چیز، از آثار خود طغرا و سپس تذکره‌های نوشته‌شده در شبه‌قاره بهره گرفته شده‌است. بخش پایانی مقاله نیز به ذکر اجمالی برخی اشکالات موجود در استفاده از منابع در مقدمه و تعلیقات کتاب اختصاص دارد.

کلیدواژه: رسائل طغرا، سیدمحمد صاحبی، طغرای مشهدی، کلیات طغرا، مقدمه‌نویسی

مقدمه

طغرای مشهدی، شاعر و نویسندهٔ سدهٔ ۱۱ق، از جملهٔ ادیبانی است که در روزگار صفوی، راه دیار هندوستان در پیش گرفت و با توانایی و چیره‌دستی‌ای که به‌ویژه در نثرنویسی از خود نشان داد، رسائلش به عنوان یکی از آثار درسی شبه‌قارهٔ هند شهرتی بسزا یافت (نک. گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج۱، ص. ۸۱۳) و بارها به چاپ سنگی رسید. اغلب تذکره‌نویسان شبه‌قاره طرز انشانویسی طغرا را ستوده‌اند و او را در نثر، صاحب «طور نو» (آزاد بلگرامی، ۱۳۹۳، ص. ۲۰۸) و «طرز خاص خود»

فصلنامهٔ نقد کتاب
ادبیات و هنر
سال دوم، شمارهٔ ۵
بهار ۱۳۹۸

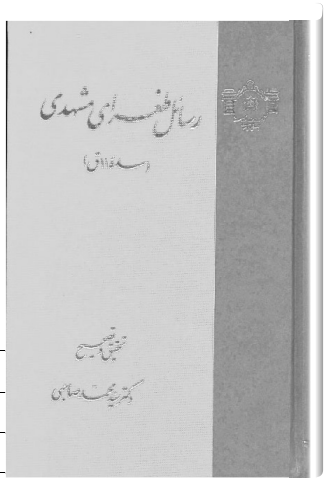

■ **صاحبی، سیّد محمد (۱۳۹۷). *رسائل طغرای مشهدی*، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.**

(خوشگو، ۱۳۸۹، ص. ۴۱۸) دانسته‌اند (نیز نک. آرزو، ۱۳۸۳، ج۲، ص. ۹۷۶؛ خلیل، ذیل «ملاطغرای مشهدی»؛ صدیق حسن، ۱۳۸۶: ۴۳۳). او خود نیز بارها رسائلش را نمونهٔ انشا خوانده‌است (برای نمونه، نک. طغرای مشهدی، ۱۳۹۷، ص‌ص. ۴۵، ۹۷، ۱۳۲، ۱۳۷، ۲۳۰، ۲۵۹).

پیش از چاپ اخیر از مجموعهٔ *رسائل طغرای مشهدی* به کوشش دکتر سیدمحمد صاحبی که نوشتار پیش رو دربارهٔ آن است، برخی رسائل طغرا به صورت پراکنده در ایران تصحیح و منتشر شده بودند، از جمله «تجلیات» به کوشش محمد ریاض (هنر و مردم، ۱۳۵۴)، «آشوب‌نامه» به کوشش محمدحسین تسبیحی (دانش، ۱۳۷۶)، «پریخانه» به کوشش ایرج افشار (نامهٔ بهارستان، ۱۳۸۲)، «تعداد نوادر» به کوشش موسی‌الرضا باشتنی (مجموعه رسائل فارسی آستان قدس رضوی، ۱۳۸۵)، «معیارالادراک» به کوشش سیدمحمد صاحبی (گزارش میراث، ۱۳۸۸)، و «مرتفعات»، «تحقیقات»، «معراج‌الفصاحه»، «مشابهات ربیعی»، «مجمع‌الغرایب» و «کنزالمعانی» به کوشش سیدرضا صداقت‌حسینی (گزارش میراث، ۹۳-۱۳۹۲). از میان آثار منظوم طغرا نیز دو گزیده به کوشش محمد قهرمان، یکی با نام *تجلی امام علی (ع) در شعر طغرای مشهدی* (مشهد، ۱۳۸۳) و دیگری با نام *ارغوان‌زار شفق* (تهران، ۱۳۸۴) منتشر شده و هنوز چاپ کاملی از دیوان اشعار طغرا در دست نیست.

در چاپ حاضر از *رسائل طغرای مشهدی* که در سلسله انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی منتشر شده (تهران، ۱۳۹۷)، صاحبی از سه دستنویس، نسخهٔ کتابخانهٔ دیوان هند و نسخه و جُنگی از کتابخانهٔ مجلس بیشترین استفاده را کرده و گاه، برای «تصحیح اغلاط مسلم آن‌ها» از نسخه‌های دیگری که آن‌ها را نیز شناسانده، بهره برده‌است (نک. صاحبی، ۱۳۹۷، ص. پنجاه‌وهفت ـ شصت‌ونه). همچنین در بخش تعلیقات، به چاپ سنگی *رسائل ملاطغرا* (کانپور،

۱۲۶۶ق) کـه بـه تصحیـح خواجـه محمدمرتضـی، متخلـص بـه لقـا رسـیده و مشـتمل بـر شـرح پـاره‌ای از دشـواری‌های متـن، بـه قلـم یکـی از ادب‌شناسـان شـبه‌قاره بـه نـام مولـوی رفعتعلـی اسـت، مراجعـه کـرده و البتـه از همین چـاپ در تصحیح متـن نیز بهره برده‌اسـت (ص‌ص شـصت‌وهفت ـ شصت‌وهشـت). بـه نظـر می‌رسـد بهره‌گیـری از چـاپ سـنگی کانپـور و نسـخهٔ کتابخانـهٔ دیـوان هنـد کـه صاحبـی، خـود بـه اعتبـار و امتیـاز آن ـ همچـون مشـکول بـودن واژه‌هـای دشـوار و اسـتفاده از علائمـی بـرای سـجاوندی ـ اشـاره کـرده (نـک. ص شـصت)، در ارائـهٔ متنی پیراسـته از *رسـائل طغـرا*، تأثیر بسـزایی داشته‌اسـت. نوشـتار پیـش رو نیـز نـه بـر نقد متـن تصحیح‌شـده، بلکـه بر نقـد تصویری متمرکـز خواهـد بـود کـه مصحح در مقدمـهٔ اثر از طغرای مشـهدی به دسـت داده‌اسـت.

سـنت مقدمه‌نویسـی بـر متـون تصحیح‌شـده، تاریخی همپـای تصحیح متن به شـیوهٔ انتقـادی دارد. مصحِّحـان متقـدم و طـراز اول، علاوه بـر آن‌که به دسـت دادن متنی منقّح و پیراسـته را وجهـهٔ همـت خویـش قـرار می‌دادنـد، اغلب با نگاشـتن مقدمه‌هـای مفصل و مسـتند بـه اهـمّ منابـع کـه نقـش آثـار صاحـبِ متـن در آن‌هـا اساسـی تلقی می‌شـد، می‌کوشـیدند عـلاوه بـر اثـر، شـخص مؤلـف را نیـز بشناسـانند و نمایی روشـن از حوادث و سـوانح مهـم زندگانـی او ترسـیم کننـد و احیانـاً جنبه‌های ناشـناخته یا کمتر شـناختهٔ زندگـی، اندیشـه و آثـار او را بنمایاننـد. چنیـن اسـت کـه در مـوارد بسـیار، مقدمه‌هـای نگاشته‌شـده بـه قلـم مصحّحـان بـر دواوین و کتـب تصحیحـی، تحقیقات دسـتِ اولی در بـاب شـرح احوال شـاعران و نویسـندگان هسـتند کـه با گـردآوری همهٔ آثار در دسـترس مرتبـط بـا ایشـان، اعـم از تذکره‌ها و کتب رجال و زندگی‌نامه‌ها و تواریخ، نوشـته شـده‌اند و مصحّحِ مقدمه‌نویس با اشـرافی که بر آثار شـاعر یا نویسـندهٔ مورد بحث خود و مسـائل جنبـی و حاشـیه‌ای تحقیـق داشـته، گاه اطلاعـات منـدرج در منابـع را نقـد نیـز کـرده و بـا نشـان دادن نادرسـتی‌ها و تحریفات و اشـتباهات، توانسـته اسـت شـرح حالـی جامع و انتقـادی در بـاب او بنویسـد. این‌گونـه تک‌نگاری‌هـا بـا توجه به وسـعت دامنـهٔ تحقیق در بـاب همـهٔ وجوه زندگانی شـخص شـاعر یا نویسـنده، گاه بـه بهترین مرجـع ـ در مواردی بـه تنهـا مرجـع ـ تحقیقـی دربـارهٔ شـاعران و نویسـندگان تبدیـل شـده‌اند و نمونه‌هـای درخشـان آن‌ها که به قلم مصحّحان نامی معاصر نوشـته شـده‌اند، کم‌شـمار نیسـتند. این مقدمه‌هـا در دهه‌هـای بعـد، به الگـوی کار مصحّحان نسـل‌های جدیدتر تبدیل شـد و در موارد بسـیاری به عنوان روشـی از پیش معیّن، در دسـتور کار ایشـان قرار می‌گرفت (برای نمونـه، نـک. نجیـب مایل هـروی، ۱۳۶۹، ص‌ص. ۳۴۸-۳۴۷؛ سـتوده، ۱۳۷۸، ص. ۴۵۲). امـروز هـم کمتـر پیـش می‌آید کـه اثر تصحیح‌شـده‌ای منتشـر شـود و در مقدمـهٔ آن، با سـرفصل‌های موضوعـی در بـاب شـرح احـوال مؤلـف مواجـه نباشـیم. غـرض از درج این مقدمـات آن اسـت کـه بگویـم مصحـح *رسـائل طغرای مشـهدی* نیـز چنان‌که از سـاختار مقدمـه‌اش بـر کتـاب برمی‌آیـد، به همیـن راه رفته‌اسـت. سـرفصل‌های موضوعـی مقدمهٔ او از ایـن قـرار اسـت: ۱. زندگانـی و احـوال طغـرای مشـهدی، ۲. افکار طغرای مشـهدی،

۳. نقد ادبی در آثار طغرای مشهدی، ۴. اشعار طغرای مشهدی، ۵. رسائل طغرای مشهدی، ۶. سبک رسائل طغرای مشهدی، ۷. ساختار رسائل طغرای مشهدی، ۸. معرفی نسخه‌ها و ۹. شیوهٔ تصحیح و تعلیق رسائل طغرای مشهدی. البته، برخی از این سرفصل‌ها، خود به بخش‌های کوچک‌تر مجزّایی تقسیم شده‌اند. پیش از هر چیز، به بخش نخست این مقدمه، «زندگانی و احوال طغرای مشهدی» می‌پردازیم و برخی کاستی‌ها و اشتباهات آن را نشان می‌دهیم.

شرح حال شاعر

مصحّح این بخش را با استفاده از تذکره‌ها و برخی اطلاعات مستخرج از متن *رسائل* خود طغرا نوشته‌است. در ابتدای این بخش، چنین آمده: «از تاریخ ولادت و بدایت احوالش... اطلاعی در دست نیست» (ص نه). این درست است که اطلاعات بسیار اندکی در باب زندگانی طغرا پیش از سفر به هندوستان موجود است، اما از مطالعهٔ برخی آثار طغرا می‌توان اندکی در باب زندگانی او پیش از سفر به هند دریافت. یکی از این آثار، *ساقی‌نامهٔ* مفصل طغراست که شاعر در برخی مواضع آن، در باب خود اطلاعاتی به دست داده و به نظر می‌رسد، مصحّح *رسائل* طغرا بدون مراجعه به آن شرح احوال و زندگانی او را نوشته‌است، هر چند در موضع دیگری از مقدمهٔ خود (ص بیست) در برشمردن اشعار طغرا با ذکر برخی جزئیات از *ساقی‌نامهٔ* او نیز سخن گفته‌است. طغرا در این *ساقی‌نامه* به آغاز سفر خود به هند و مبدأ این سفر، «طوس»، اشاره کرده‌است (نک. طغرای مشهدی، ش ۷۰. گ ۹۳ر). احتمالاً در طول همین سفر به مقصد هندوستان است که در ناحیهٔ کیچ (دربارهٔ آن، نک. یاقوت حموی، ۱۹۹۵، ج۴، ص. ۴۹۷) به یکی از بزرگان آن دیار به نام محمود صدر گرفتار می‌شود (طغرای مشهدی، ش ۷۰. گ ۵۸ر) و این محمود صدر، کتابی از او را در باب ریاضیات به حیله تصاحب می‌کند. طغرا در این موضع چنین سروده‌است:

مرا یافت چون آشنای علوم — بگفت ای نسق‌بند علم نجوم
کتابی گرت در ریاضی بود — به من ده که حق از تو راضی بود
کتاب از کفم چون به افسون کشید — تو گفتی چو علم کتابم ندید

(همانجا)

مصحّح در ادامهٔ مطلب نوشته‌است که «از میزان تحصیلات ملاطغرا اطلاعی در دست نیست، ولی از متن رسائل وی می‌توان استنباط کرد که با کتب علمی و فلسفی و ادبی عصر خود آشنا بوده‌است»، سپس به برخی از مضمون‌پردازی‌های ادبی طغرا با استفاده از نام کتاب‌هایی همچون *شمسیه*، *مطول*، *قانون*، *حکمة‌العین* و *کیمیای سعادت* در تعدادی از *رسائل* او ارجاع داده‌است (نک. ص یازده)؛ به نظر می‌رسد اطلاع مأخوذ از *ساقی‌نامه* که فارغ از مراعات‌نظیرها و انشاپردازی‌های ادبی طغرا در *رسائل*، در زمینهٔ شرح اتفاقات سفر طرح شده، می‌تواند قرینه‌ای سودمند

در بـاب آشـنایی او بـا علـوم روزگارش از جملـه ریاضیـات به دسـت دهد.

مصحّـح در همیـن بخـش، در شـرح احـوال طغرا آورده‌اسـت: [طغرا پـس از اقامت در هندوسـتان] «بـرای مدتـی هـم بـه ایـران آمـد و ازدواج کرد، امـا پس از فوت همسـرش، دوبـاره بـه هنـد بازگشـت» (ص ده). پرداختـن بـه ایـن مطلـب، مصحّـح را در این موضع گرفتـار خطـا کرده‌اسـت. ارجاع صاحبی در باب ایـن اطلاع، به *تذکرهٔ نصرآبادی* اسـت. در فهرسـت منابـع پایان کتاب، هـر چند نام مصحّح *تذکـرهٔ نصرآبادی* از قلم افتـاده، با توجه بـه نام ناشـر و سـال نشـر (اسـاطیر، ۱۳۷۸)، بایـد چنین پنداشـت از تذکرهٔ تصحیح‌شـدهٔ ناجـی نصرآبـادی اسـتفاده شده‌اسـت، امـا با مراجعـه به این چـاپ از *تذکـره*، ذیل مدخل «ملاطغـرا تبریـزی» (نصرآبـادی، ۱۳۷۸، ج۱، ص. ۴۸۲؛ نیـز: صاحبی، همـان: ده) چنین اطلاعی دیده نمی‌شـود. در همین موضع، ناجی نصرآبادی در نسـخه‌بدلها نشـان داده‌است کـه یکـی از نسـخه‌های در دسـترس او بـا نشـان اختصـاری D، ایـن چند سـطر را افزون بـر متـن دارد: «D + در کمـال پاکـی و کلامـش مرغـوب و خیالاتـش محبـوب. بـا وجود آرام وحشـت تخلـص دارد. مدتـی در هنـد بـه اعتبـار قرابت بـا میرمحمدسـعید میرجمله بـود، بنـا بـر حـبّ وطـن مراجعـت نمـوده، به بـلای کدخدایـی مبتلا شـده، بعـد از مدت طالعـش مـدد نمـوده، زوجـه‌اش فـوت شـده، باز بی‌علاج یک سـال قبـل از حالـت تحریر بـه هنـد رفـت. امید کـه سـلامت مراجعت نمایـد. این اشـعار از منشـآت اوسـت...» (نک. نصرآبـادی، ۱۳۷۸، ج۱، ص. ۴۸۲). در واقـع، صاحبـی یـا اطلاع مندرج در نسـخه‌بدل D را بـه متـن آورده (بـدون این‌کـه در ایـن بـاره توضیحـی دهـد)، یـا متـن *تذکـره* را از چـاپ مرحـوم وحیـد دسـتگردی برداشـته (نـک. نصرآبـادی، ۱۳۶۱، ص‌ص. ۳۴۰-۳۳۹) و ارجـاع را بـه چـاپ ناجـی داده، امـا دقـت نکـرده کـه اطلاعی که بـه دسـت داده، اصولاً دربـارهٔ طغـرا نیسـت و دربارهٔ شـاعری اسـت کـه «با وجود آرام **وحشـت** تخلـص دارد.» همچنیـن بایـد اشـاره کـرد کـه در چـاپ دیگـری از *تذکـرهٔ نصرآبـادی*، تصحیـح احمـد مدقّـق یـزدی، در ذکـر «ملاطغـرا تبریـزی»، در پانویـس اشـاره شـده کـه در یکـی از نسـخه‌ها «شـرح حـال میرجمال‌الدیـن محمـد را ذیـل نـام این شـاعر آورده‌اسـت» (نک. مدقّـق یـزدی، ۱۳۷۸، ص. ۵۱۷، حاشـیه). ناگفتـه پیداسـت کـه نـه موضـوع خطـا ـ که ممکـن اسـت در نـگاه نخسـت کم‌اهمیـت تلقـی شـود ـ بلکـه جنـس خطـا کـه بـه نـوع برخـورد بـا متـن و دقـت در کار تصحیـح ارتبـاط دارد، اهمیـت آن‌را در چشـم خواننـدهٔ منتقـد می‌افزایـد.[1] جالـب آن اسـت کـه ایـن اشـتباه، بـه مدخـل طغـرای مشـهدی در *دانشـنامهٔ زبـان و ادب فارسـی* کـه به قلم صاحبی نوشـته شـده نیـز راه یافته‌اسـت (نک. صاحبـی، ۱۳۹۱، ص. ۵۰۱).

از دیگـر مـوارد قابـل اشـاره در ایـن بخـش، آن‌جاسـت کـه به سـال‌های پایانـی عمر طغـرا در کشـمیر پرداختـه می‌شـود. مصحّـح در این‌جـا آورده‌اسـت کـه «در سـال‌های پایانـی عمـر به تشـویق میرزا ابوالقاسـم قاضـی‌زاده، حاکم کشـمیر، به کشـمیر رفت و در آنجـا عزلـت اختیار کرد» (ص ده). هر چند این سـخن نادرسـت نیسـت (نک. محمداعظم

دیده‌مری، ص. ۱۸۸)، اما از برخی قرائن موجود در آثار طغرا، چنین برمی‌آید که موجب این عزلت‌گزینی، تیره شدن روابط طغرا با دربار گورکانی بوده‌است، چه او در رقعه‌ای به شاهزاده شجاع (د. ۱۰۷۰ق)، برادر مرادبخش[۲] (د. ۱۰۷۲ق) که طغرا مدتی سمت منشی‌گری او را بر عهده داشت، خواست از «تقصیرات» او درگذرند و نام او در «سلک خطاکاران» نماند (طغرای مشهدی، ۱۳۹۷، ص. ۳۵۲)؛ طغرا در مدت اقامت در کشمیر، اشعاری نیز در مدح شاه و شاهزادگان گورکانی سرود، اما گویا باید چنین پنداشت که با کشته شدن داراشکوه (د. ۱۰۶۹ق؛ برای مدح او در آثار طغرا، نک. طغرای مشهدی، ش ۷۰. گ۱۴۷ر)، مرادبخش و شجاع در نزاع بر سر قدرت، دربار اورنگ‌زیب مساعد بازگشت طغرا نبوده‌است. بنابراین، ناچار در کشمیر ماند و روزگار خود را به درویشی گذراند. قرینهٔ دیگر در این باب، موضعی از رسالهٔ «الهامیهٔ» اوست، آنجا که از ابتدا، از فکر سفر به هند و پیشکش کردن کتابی منظوم به شاه می‌گوید و از دغاکاری «وزیر ناراست» که «منصوبهٔ چاکری» او را بر هم زده، شکوه می‌کند (نک. همو، ۱۳۹۷، ص‌ص. ۶۰-۵۹). به نظر می‌رسد کنکاش بیشتر در باب چنین اطلاعاتی که در رسائل، رقعات و اشعار طغرا مندرج است، می‌توانست گوشه‌هایی از احوالات طغرا را که در تذکره‌ها چندان بدان‌ها پرداخته نشده، روشن سازد.

نکتهٔ دیگری که در مقدمهٔ مصحّح مغفول مانده، آن است که طغرا در طول اقامت در هندوستان، تنها وابستهٔ دربار گورکانیان نبود. او مدتی نیز در حیدرآباد دکن اقامت گزید و مصدر خدماتی به دربار عبدالله قطب‌شاه (د. ۱۰۸۳ق)، از حاکمان دکن شد (برای قطعه‌ای از طغرا در مدح او، نک. طغرای مشهدی، ش ۷۰، گ۱۴۴ر)، اما چون از شیخ محمد خاتون که از بزرگان دولت قطب‌شاهی بود (نک. اسکندربیگ ترکمان، ۱۳۸۲، ج۳، ص. ۹۴۱؛ حسینی عاملی، ۱۳۸۳، ج۱، ص. ۲۹۱)، چنان‌که انتظار داشت نوازش نیافت، او را هجو گفت (نک. طغرای مشهدی، ۱۳۹۷، ص‌ص. ۴۳۹، ۴۴۹).

صاحبی در ادامه، با اشاره به تاریخ درگذشت طغرا که به روشنی دانسته نیست، آورده: «وفات وی را پیش از سال ۱۰۷۸ق دانسته‌اند» و در این موضع به ریو، فهرست‌نگار کتابخانهٔ موزه بریتانیا و هرمان اته، *نگارندهٔ تاریخ ادبیات فارسی* ارجاع داده‌است (ص یازده)، بدون این‌که اشاره کند ریو به صراحت (۱۹۶۶، ج۲، ص. ۷۴۲) و به احتمال بسیار اته (۱۳۵۶، ص. ۲۴۲) نیز همچون او با ارجاع به منبع دیگری و با برداشت از لحن نوشتار آن چنین استنباطی کرده‌اند. آن منبع دیگر، *مرآت‌العالم* در تاریخ اورنگ‌زیب است، نگاشته‌شده به سال ۱۰۷۸ق به قلم نویسنده‌ای به نام بختاورخان که در اثر خود، از طغرا همچون درگذشتگان یاد کرده‌است: «طبع دقیقه‌یاب و فطرت بلند داشت، در زمان شاهجهان پادشاه به هندوستان آمده، کمال بی‌تعلقی داشت...» (بختاورخان، ۱۹۷۹، ج۲، ص. ۶۱۶)؛ صاحبی در ادامه افزوده‌است: «اما آقابزرگ تهرانی سال ۱۱۰۰ق را به عنوان تاریخ وفات او ثبت کرده‌است» (ص

یازده؛ نیز: آقابزرگ طهرانی، ۱۳۳۸، ج۹(۲)، ص. ۶۴۹) که درست است، اما اصول تحقیق ایجاب می‌کرد او در این موضع، به منابع مقدم بر *الذریعه* که این تاریخ را ثبت کرده‌اند، اشاره کند. گوپاموی در تذکرهٔ *نتایج‌الافکار* (ص۴۴۱) به این تاریخ اشاره کرده و هر چند این تذکره از جمله منابع صاحبی در بخش‌های دیگر بوده،[۳] اما در این موضع از آن بهره‌ای برده نشده‌است.

نکتهٔ آخر در باب بخش «زندگانی و احوال طغرای مشهدی»، اظهارنظر صاحبی در باب خلق‌وخوی طغرا با استناد به دو سطر از یکی از رقعات اوست: «از رسائل و اشعار طغرا می‌توان دریافت که فردی متکبر بوده» (ص دوازده)؛ مستند این ادعا هم از این قرار است: «او تفاخر خود را این گونه ابراز داشته: اگر طبعم را از پیش‌بینی شطرنج سخن به پس نشانیدن حریفان مدح‌گوی سری می‌بود، به زور فیل قصیده و اسب غزل و پیادهٔ رباعی هر یک را صد دست مات می‌توانستم نمود» (همانجا). نخستین اعتراض آن است که آیا می‌توان شاعر یا نویسنده‌ای را به سبب آن‌که مثلاً به «سنت مفاخره» اقبالی نشان داده، متکبر دانست؟ دُدیگر آن‌که آیا با همین یک دو سطر می‌توان ویژگی اخلاقی شاعری را تشخیص داد؟ حال آن‌که اغلب منابع به افتاده‌حالی و درویش‌مسلکی او اشاره کرده‌اند؟ و اصلاً خودش به طور مثال، در *ساقی‌نامهٔ* خود که پیش‌تر ذکری از آن به میان آوردم، ذیل فصلی با عنوان «ناشایستگی خود» در چندین بیت خویشتن را نکوهیده و نقد کرده‌است (طغرای مشهدی، ش۷۰. گ۶۱پ). غرضم البته آن نیست که نظری خلاف نظر مصحح *رسائل* طغرا ایراد کنم و در مقابل او، شاعر را مبرّا از کبر و خودپسندی بشناسانم، بلکه اصولاً بر آنم که بدین شکل و شیوه و روش نمی‌توان چنین نظراتی ابراز کرد و از متن چنین برداشت‌هایی داشت. از همین رنگ است آن‌چه در بخش دیگری از مقدمه، «نقد ادبی در آثار طغرای مشهدی و نظر او در باب سرقات ادبی» (ص هفده) دربارهٔ انتقادناپذیری طغرا آمده، یا کمی بعدتر آنجا که مصحّح به اعتبار چند سطر انشاپردازی طغرا در رقعه‌ای (نک. طغرای مشهدی، ۱۳۹۷، ص‌ص. ۴۰۱-۴۰۰)، تنفر وی را از سرقت ادبی تا بدان حد دانسته که او را «خواهان شکنجه و اعدام سارقین ادبی» خوانده‌است (ص هجده- نوزده).

اندیشهٔ شاعر

در بخش دوم مقدمهٔ مصحّح که دربارهٔ «افکار طغرای مشهدی» است، صاحبی نوشته‌است که «طغرا به تصوف اسلامی گرایش داشت و به درویشی به نام عصمت‌الله ولی ارادت می‌ورزید...» (ص سیزده)، اما اشاره نکرده که او دربارهٔ ارادت خود به شیخ احمد جام (د. ۵۳۶ق) و قاسم انوار (د. ۸۳۷ق) نیز سخن گفته و مزار این دو و شهر جام را چنان وصف کرده که بسیار بعید به نظر می‌رسد خود به زیارت ایشان نرفته باشد (نک. طغرای مشهدی، ش۷۰. گ۵۲، ۵۳پ، ۱۴۵پ). نکتهٔ مهم آن است که

طغـرا هنـگام اشـاره بـه شـیخ عصمـت‌الله ولـی، از جام و شـیخ احمد جـام نیز چنـان یاد کـرده که گویـی میان ایشـان ارتباطی برقرار اسـت:

عصـمت‌الله ولی کز نسـبت او جـام یافت — رتبهٔ میـنای گردون پیـش میـخواران عشق

زنده پیل احمد نیندازد چسان پیشش سپر — نیست چون او شیر مردی بر سر میدان عشق

(نک. همو، ۱۳۹۷، ص. ۴۱۹)

دربـارهٔ ایـن عصمـت‌الله ولـی اطـلاع متقنـی بـه دسـت نیـاورده‌ام. راقـم سـمرقندی در تاریـخ خـود، *تاریـخ راقـم*، از یکـی از مشـایخ نامـدار و صاحب‌تألیـف سـمرقند بـه نام عصمـت‌الله ولـی سـخن گفتـه و خـود را بـه چنـد واسـطه فرزنـد او دانسته‌اسـت (راقـم سـمرقندی، ۱۳۸۰، ص. ۱۷۶)، امـا از آن‌جا که تاریخ درگذشـت ایـن عصمت‌الله ۱۰۰۶ق (همانجـا) یـا ۱۰۰۹ق (همـو، ش۱۴۴۲۹، ص. ۴۵۲) اسـت، بعیـد بـه نظر می‌رسـد بتوان او را مخاطـب رقعـهٔ طغرا دانسـت.

سبک شاعر

صاحبـی در بخـش دیگـری بـا عنـوان «سـبک رسـائل طغـرای مشـهدی» که بیشـترین تعـداد صفحـات مقدمـهٔ او را بـه خـود اختصاص داده، رسـائل طغـرا را در دو سـطح زبانی و ادبـی بررسـی کرده‌اسـت. شـیوهٔ او در ایـن بخـش، اغلب چنین اسـت که قواعد سـبکی مسـتخرج خـود را در قالـب یـک جملـه یا عبـارت ذکـر می‌کنـد و در ادامه، شـواهدی از *رسـائل* طغـرا بـر آن می‌افزایـد. ایـن شـیوهٔ بسـیار موجـز او در بیـان قواعد مـورد نظرش، در برخـی مواضـع قابـل فهـم اسـت و در برخـی مواضـع مبهـم و نادقیـق. مثـلاً صاحبـی کاربـرد مصـدر «اِسـتادن» و افعـال مشـتق از آن را از ویژگی‌هـای زبان طغرا دانسته‌اسـت (ص سـی‌ویک) و مـن درنیافتـم بـا توجـه بـه آن‌کـه «اِسـتادن» بـه جـای «ایسـتادن» در دوره‌هـای مختلـف تـداول داشـته، اشـاره بـدان نشـان‌دهندهٔ چـه تمایـزی در سـبک طغراسـت. چنانچـه مصحّـح از اشـاره بدیـن مـورد و برخـی مـوارد دیگـر، نکتـهٔ خاصی را در نظـر داشـته، متأسـفانه آن را بـا مخاطـب در میان نگذاشـته و تنها به ذکـر مثال برای قاعـدهٔ خود بسـنده کرده‌اسـت.

صاحبی در جایی در همین بخش، در بررسـی سـبک طغرا در سطح زبانی، «بهره‌گیری از لغاتـی کـه در آثـار سـخنوران پیـش از عهـد صفـوی یافـت نمی‌شـود و یـا بـه نـدرت به چشـم می‌خـورد» را جـزء ویژگی‌هـای سـبکی رسـائل او برشمرده‌اسـت. برخـی مثال‌هـای او در این‌بـاره عبارت‌انـد از: موشـک، مهتابـی، تفنـگ و گلولـه. توضیحـات صاحبـی در این موضـع، دربـارهٔ واژهٔ تفنـگ و اسـتناد به شـواهد *لغتنامـهٔ* دهخـدا، این‌گونه به ذهـن متبادر می‌کنـد کـه گویـی وی واژهٔ تفـک/ تفنـگ را کـه در متن‌هـا بـه کار رفتـه، تنهـا در اشـاره بـه یـک مصـداق در نظـر آورده‌اسـت. دهخـدا خود به نقـل از *فرهنگ رشـیدی* آورده‌اسـت کـه تفنـگ «در کلام متقدمیـن تفـک واقع اسـت» (*لغتنامهٔ* دهخـدا: ذیل «تفنـگ») و این تفـک بـه روایـت دهخدا از فرهنگ‌های پیشـین، «چوبی باشـد میان‌تهی بـه درازی نیزه که

گلولـه‌ای از گل سـاخته در آن نهنـد و پـف کننـد تـا بـه زور نفـس، آن بیرون آیـد و جانور کوچـک ماننـد گنجشـک به آن زننـد و بندق را به مشـابهت آن تفک گوینـد» (همان: ذیل «تفـک»). شـواهدی کـه یحیـی ذکاء (۱۳۴۶، ص‌ص. ۲۸۸-۲۸۷، ۲۸۲) از برخی نگاره‌های ایرانـی و شـعر انـوری و ابن‌یمیـن در بـاب اسـتفاده از تفـک بـرای شـکار پرنـدگان کوچک آورده‌اسـت، تأیید همین مطلب اسـت. اسـتفاده از تفک/ تفنگ در اشـاره به سـلاح آتشـین، بعـد از دورهٔ صفـوی رواج یافته‌اسـت و به عنـوان نمونه، یکی از معاصران طغرا در شـبه‌قاره، بیـدل دهلـوی، در اشـاره به تفنـگ به دودزایی آن هنگام شـلیک اشـاره کرده‌اسـت:

قدم به آهنگ کین فشردن ز عافیت نیست صرفه بردن
تفنـگ قالب تهی نماید دمـی‌که دود از دهـن برآرد
(بیدل، ۱۳۷۶، ج۲، ص. ۱۵۹)

یا:

درین جنون‌زار فتنه‌سامان به شعله‌کاران کذب و بهتان
مجوش چندان که عالمی را نفس به دود تفنگ گیرد
(همان، ج۱، ص. ۸۰۱)

یا:

از حـدیـث کیـنه‌جـو ایـمـن نبـایـد زیسـتـن
هـر کـجـا دم مـی‌زنـد دود دگـر دارد تـفـنـگ
(همان، ج۲، ص. ۳۸۴)

حتمـاً صاحبـی کـه بـه کار فرهنگ‌نویسـی نیـز اشـتغال دارد، بدیـن نکتـه آگاه بوده، امـا شـیوهٔ نـگارش نادقیـق و مبهـم او در ایـن موضـع غلطانداز اسـت. همچنین اشـارهٔ او در بـاب آن‌کـه دهخـدا بـرای کلمـهٔ «گلوله» شـاهدی ذکر نکـرده، اطلاع دقیقی نیسـت، زیـرا گرچـه مدخـل «گلولـه» در *لغتنامـه* بی‌شـاهد اسـت، اما همیـن مدخل بـا ارجاع به مدخـل «غلوله»، از شـرف‌الدین پنجدهی، شـاعر دربار آل‌سـلجوق (دربـارهٔ او، نک. عوفی، ۱۳۸۹، ص. ۴۹۷)، شـاهدی آورده‌اسـت (نیـز نـک. همان: ۴۹۸):

سـبل از روی دیـده برگیـرد بـه غلولـه کـه چشـم نـازارد
(*لغتنامهٔ* دهخدا: ذیل «غلوله»)

کـه نشـان می‌دهـد «غلولـه» در سـدهٔ ۶ق، در اشـاره بـه آن‌چـه (بـا وسـیله‌ای) پرتـاب می‌شـده، بـه کار می‌رفته‌اسـت و البتـه بـرای معنـای وسـیع‌تر آن (جسـم گـرد و مـدوّر) نیـز از ذخیـرهٔ *خوارزمشـاهی* (اوایل سـدهٔ ۶ق) شـاهدی در *لغتنامه* موجود اسـت. بـه غیر از این‌هـا نیـز می‌تـوان بـرای لفـظ «گلولـه» در دیگر متـون پیش از صفویـه شـواهدی یافت.[۴] البتـه، نیـازی بـه گفتن نیسـت که بـرای «گلوله» بـه معنای آن‌چه با سـلاح آتشـین پرتاب می‌شـود، در متن‌هـای صفـوی و به‌ویـژه تواریـخ ایـن دوره، شـاهد فراوان اسـت، گذشـته از این‌هـا، اصـولاً این‌کـه طغـرا در آثـارش بـه چیزهایـی ـ به‌طـور دقیق‌تر به اشـیایی ـ اشـاره کـرده کـه در دوره‌هـای پیشـین وجـود یـا رواج نداشـته‌اند را می‌توان یک ویژگی سـبکی به

شـمار آورد؟ البتـه بـه گمـان من چنین نیسـت.

از دیگـر نـکات مهـم امـا مسـکوت‌مانده در بخـش «سـبک رسـائل طغرای مشـهدی»، مسـئلهٔ تأثیرپذیـری او از دیگـران اسـت. هـر چنـد، چنان‌کـه پیش‌تـر اشـاره کـردم، تذکره‌نویسـان شـبه‌قاره طغـرا را دارای طـرز خـاص خـود دانسـته‌اند، اما بـه تأثیرپذیری او از ظهـوری ترشـیزی (د. ۱۰۲۵ق) نیـز اشـاره کرده‌انـد؛ بـرای نمونه، خوشـگو (۱۳۸۹، ص. ۴۱۸) در *تذکـرهٔ* خـود او را «متتّبـع ملاظهـوری» دانسته‌اسـت. عظیم‌آبـادی (۱۹۸۳، ج۳، ص. ۹۴۹) در *نشـتر عشـق* در بـاب او گفتـه: «در نثرنویسـی پهلـو بـه پهلـو و قـدم بـه قدم ملاظهـوری مـی‌رود» و خلیل، صاحب تذکرهٔ *صحـف ابراهیم* (ذیل «ملاطغرای مشـهدی») دربـارهٔ او نوشـته: «در بعضـی رسـائل خـود قدم بر قدم ملاظهـوری راه مـی‌رود» و در ادامه، ظهـوری را بـر طغـرا برتـری داده: «امـا سخن‌شناسـان آگاه می‌داننـد کـه نزاکـت بیـان و شـیرینی ادا خلعتـی اسـت کـه بـر قامت فکـر ملاظهـوری دوخته‌انـد» (همانجـا). هر چند بخشـی که به سـبک رسـائل طغرا اختصاص دارد، بخش نسـبتاً مفصلی اسـت، اما صاحبی متعـرّض چنیـن اطلاعاتـی نشـده و اصـولاً مراجعـهٔ او به تذکره‌های شـبه‌قاره بـرای نگارش بخش‌هـای مختلـف مقدمـه بـه چند تذکرهٔ مشـهورتر محـدود می‌شـود و جامعیّتـی ندارد.

یک اطلاع سودمند

به عنوان آخرین نکته در باب مقدمه، باید به اطلاعی اشاره کنم که در مقدمهٔ کتاب نشانی از آن نیست، اما به نظر می‌رسد نقل آن در این بخش می‌توانست سودمند باشد و آن هم یاد کردن از چاپ ۱۲۴۴ق کلکته است. درست است که صاحبی به قصد بهره بردن از حواشی رفعتعلی، حاشیه‌نویس چاپ کانپور، از چاپ سنگی ۱۲۶۶ق استفاده کرده که بیشترِ چاپ‌های بعدی شبه‌قاره، از روی آن صورت گرفته‌اند (نک. نوشاهی، ۱۳۹۱، ج۲، ص. ۱۲۵۰-۱۲۴۹)، اما چاپ ۱۲۴۴ق کلکته، به کوشش اثیرالدین احمد از آن رو مهم است که نخستین تلاش ثبت‌شده برای تصحیح *رسائل* طغرا به شمار می‌رود. اثیرالدین احمد چنان‌که خود توضیح داده، ۱۰ نسخه از رسائل طغرا را گرد آورده و به یاری دو تن از ادب‌شناسان هم‌روزگارش «اختلاف عبارت و آشفتگی مضمون و تصرف‌های جابجای کاتبان و ناظران ایام» را از آن‌ها زدوده‌است: «عاصی پرمعاصی، شیخ اثیرالدین احمد [...] آن رسائل مذکوره را از جابجا به صد کد و کاوش تلاش نموده قریب ده نسخه به هم رسانیده، به استعانت نواظر مولوی ریاض علی صاحب، شارح *گلستان* شیخ سعدی و [...] جناب مولوی محمد نوروز حسین المعروف به سیدجان بلگرامی متخلص به نوروز [...] خارهای شکوک و خاشاک اشتباه و حشو زواید از این چمنستان فردوس‌نشان صاف گردیده و خلعت صحت و لباس بی‌خللی و دقت بر قامت زیباش راست آمده» (اثیرالدین احمد، ۱۲۴۴ق، ص‌ص. ۲۲۸-۲۲۷).

در مجمـوع گمـان می‌کنـم چنانچـه مصحّح در منابـع موجود دربارهٔ طغرا جسـتجوی بیشـتری می‌کـرد و اطلاعـات گـردآوردهٔ خـود را بـا دقـت و انسـجام بیشـتری بـه کار می‌گرفـت، مقدمـهٔ او می‌توانسـت اثـر تحقیقـی درخـوری در بـاب طغـرا در شـمار آیـد.

روش ارجاع‌دهی

آنچـه در ادامـه خواهـم آورد، چنـد نکتـه دربـارهٔ روش ارجاع‌دهـی مصحّـح در مقدمـه و تعلیقه‌نویسـی بـر *رسـائل* طغراسـت و گرچـه می‌گویـم «روش ارجاع‌دهی مصحّـح...»، اما شایسـته اسـت همین‌جـا بـه این نکتـه اشـاره کنم کـه در نهایت، هـر کتابِ منتشرشـده محصـول همـکاری پدیـدآور و ناشـر اسـت. بنابرایـن، پیشـاپیش می‌تـوان پرسـید آیـا انتشـارات کتابخانـهٔ مجلـس کـه اساسـاً در کار انتشـار متـن کهن اسـت، به اقتضـای کار خـود، بـرای ارجـاع بـه منابع کهـن و جدید به شـیوه‌ای اندیشیده‌اسـت؟ یا کار را یکسـره بـه پدیـدآوران محوّل سـاخته؟ و اگر چنین اسـت، آیـا در حد برطرف سـاختن افتادگی‌ها و اغـلاط واضـح نیـز بر کار نظارتـی ندارد؟ در میـان نکته‌هایی که خواهـم گرفت، مواردی هسـتند کـه بـه زعـم من، ناشـر می‌توانسـت با نظـارت خـود آن‌ها را بـه صلاح بـاز آورد.

صاحبـی چنان‌کـه در مقدمـه آورده (ص. هفتـاد)، در تعلیقـات دربـارهٔ واژه‌هـا و ترکیبـات و عبـارات و کنایـات دشـوار، همچنیـن اعـلام تاریخـی و جغرافیایـی، نکته‌هـا و آگاهی‌هایـی بـه دسـت داده‌اسـت. شـیوهٔ او در ایـن بخـش، بـه درسـتی بهـره بـردن از برخـی فرهنگ‌هـای تألیف‌شـده در شـبه‌قاره در کنـار آثـار عمومی‌تر اسـت، فرهنگ‌هایی همچـون *برهـان قاطـع*، *آننـدراج*، *غیاث‌اللغـات*، *بهـار عجـم* و *زیب‌اللغـات* (فرهنـگ اردو-فارسـی). وی همچنیـن کوشیده‌اسـت در هـر حـوزهٔ موضوعـی، بـه منابـع تخصصـی آن حـوزه ارجـاع دهـد، امـا گاه از روش خـود عـدول کـرده و در حالی‌کـه در مواضـعِ مشـابه دیگـر از منابـع طبـی و فرهنگ‌هـای مرتبط‌تـر یـا معتبرتـری بهـره بـرده - مثـلاً گرچـه بیشـتر جاهـا در بـاب گیاهـان و اصطلاحـات پزشـکی بـه *الأبنیـه عـن حقایـق الأدویـه* و برخـی رسـالات طبـی (نـک. دنبالـهٔ مقالـه) مراجعـه کـرده - امـا در بـاب برخـی مداخل مربـوط بـه ایـن حوزه‌ها، بـه *فرهنگ عمیـد* ارجاع داده‌اسـت (برای نمونه، نـک. ص ۴۷۳، ۵۰۲، ۵۰۷). تعـدادی از رسـاله‌های طبـی مـورد اسـتفادهٔ صاحبی در بخـش تعلیقات، در یکـی از شـماره‌های *گنجینـهٔ بهارسـتان* منتشـر شـده‌اند (علـوم و فنـون۱، پزشـکی ۱)، امـا صاحبـی بـه جـای آن‌کـه هـر رسـاله را بـه نـام مؤلـف آن ارجاع دهـد و در فهرسـت منابـع مشـخصات کتابشناسـی هـر رسـاله را بـه طـور کامـل ذکـر کنـد، در همـهٔ مـوارد بـه «نجم‌الدیـن محمـود شـیرازی و همـکاران» ارجـاع داده (بـرای نمونه، نـک. ص۴۹۸، ۵۰۰، ۵۱۶، ۵۲۲) و نـام خـود رسـاله‌ها و مصحّحـان آن‌هـا را از قلـم انداختـه و بـه ایـن ترتیـب، تنهـا اطـلاع کتابشـناختی دربـارهٔ ایـن رسـاله‌ها از ایـن قـرار اسـت: «گنجینـهٔ بهارسـتان، بـه کوشـش مرکـز پژوهش‌هـای کتابخانـهٔ مجلـس شـورای اسـلامی...» (نک. ص۵۹۹). بـه عبـارت بهتـر، در هیـچ یـک از اشـارات صاحبـی روشـن نیسـت کـه اثر این نجم‌الدیـن محمـود شـیرازی، رسـاله‌ای اسـت به نـام *غیاثیـه*؛ صاحبی حتی جایـی که به رسـالهٔ دیگـری بـا نام *زبـدة قوانیـن العلاج فـی جمیـع الأمـراض* از محمد بـن علاءالدین سـبزواری ارجـاع داده، بـاز هـم از نـام نجم‌الدیـن محمـود شـیرازی و همـکاران اسـتفاده کرده‌اسـت (نـک. ص۵۱۹)؛ همچنین اسـت ارجاعـات او در باب موضوعـات جغرافیایی به

دو رسالهٔ جغرافیایی منتشرشده در شمارهٔ دیگری از *گنجینهٔ بهارستان* (تاریخ ۳، تاریخ و جغرافیای شبه‌قاره)، هر دو ترجمهٔ سیدحسین حسینی شیرازی در روزگار قاجار که اغلب مطالب آن‌ها را از روزنامه‌های شبه‌قاره جمع آورده، یکی به تصحیح جمشید کیانفر و دیگری به تصحیح پروین استخری، اما صاحبی در باب هر دو رساله، تنها به نام کیانفر ارجاع داده و چنانچه مخاطب به اصل مجموعه مراجعه نکند، نخواهد دانست که نام این رسالات چیست و چه کسی آن‌ها را به فارسی ترجمه کرده و گردآورنده و مصحّحان آن‌ها چه کسانی هستند، بلکه احتمالاً چنین خواهد پنداشت که جمشید کیانفر در باب جغرافیای شبه‌قاره صاحب اثری تألیفی است. مشابه این بی‌دقتی در مواضع دیگری نیز روی داده‌است؛ مثلاً صاحبی از تعلیقات محمد قهرمان بر *دیوان کلیم همدانی* و مقدمهٔ سعید شفیعیون بر *دیوان زلالی* استفاده کرده، اما به جای ارجاع به قهرمان و شفیعیون، به کلیم همدانی و زلالی خوانساری ارجاع داده‌است (نک. ص‌ص. ۴۶۵، ۴۷۵، ۴۷۸، ۵۰۶، ۵۱۲).

نکتهٔ دیگر آن است که صاحبی در مقدمهٔ خود به یکی از تذکره‌های مهم به قلم یکی از ادیبان نامدار شبه‌قاره ارجاع داده، آن تذکره *مجمع‌النفائس* و آن ادیب، سراج‌الدین علی‌خان آرزوست که در منابع شبه‌قاره‌ای از او با نام «آرزو» یا «خان‌آرزو» یاد می‌شود، اما صاحبی برای ارجاع به او، نه تخلص «آرزو» را که بدان شهرت دارد، بلکه نام «علی‌خان» را برگزیده (برای نمونه، نک. ص نه، هجده) که خلاف روش ارجاع‌دهیِ مقبولِ محققان است و حتی برای پژوهشگران حوزهٔ ادب فارسی در شبه‌قاره نیز یادآور شخص آرزو نیست. وقتی موضوع بحث دربارهٔ ادیبی بالیده در شبه‌قارهٔ هند باشد، چنین خرده‌ای کم‌اهمیت نمی‌نماید.

علاوه بر این‌ها و به عنوان نکتهٔ پایانی باید گفت که صاحبی در بخش تعلیقات، گاه از آثاری استفاده کرده که در فهرست منابع کتاب نشانی از آن‌ها نیست[۵] و در موارد قابل ملاحظه‌ای نیز توضیحات خود را بدون ارجاع باقی گذاشته‌است (برای نمونه، نک. ص‌ص. ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۷۶، ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۲۷).

پی‌نوشت

۱. در این‌جا شاید این پرسش نیز به ذهن خطور کند که در متنی که مصحّح به اشتباه بدان استناد کرده، آگاهی‌های مهم دیگری هم بوده که او از دقت در آن‌ها صرف‌نظر کرده، مثل قرابت شاعر با میرمحمدسعید میرجمله، یا این اطلاع که «یک سال قبل از حالت تحریر به هند رفت»، زیرا فی‌المثل می‌شد با در نظر گرفتن تاریخ تألیف *تذکرهٔ نصرآبادی* (۱۰۸۳-۱۰۹۰ق؛ نک. گلچین معانی، ۱۳۴۸، ج۱، ص‌ص. ۴۰۰-۳۹۷)، تاریخ سفر شاعر به هند را به دست آورد، اما مصحّح به بهایی کمتر از این‌ها، یعنی اشاره به ازدواج و درگذشت همسر شاعر، دچار چنین خطایی شده‌است.

۲. طغرا پس از پیوستن به دربار گورکانیان، به سمت منشی‌گری شاهزاده مرادبخش، فرزند شاهجهان، گمارده شد. هنگامی که مرادبخش از سوی شاهجهان به صوبه‌داری کشمیر منصوب شد، طغرا نیز

همـراه او بـه کشـمیر رفـت و در چنـد سـال بعـد، در فتـح بلـخ و بدخشـان وی را همراهـی کـرد (بـرای تفصیـل دربارهٔ ایـن فتح، نـک. کنبـو، ۱۹۶۷، ج۲، ص. ۴۰۵-۳۸۹).

۳. مصحّح هم در متن و هم در کتابنامه، نام «گوپاموی» را «گوپامای» نوشته که نادرست است.

۴. از جمله در *دیوان شمس*:

دمـاغ پـاک بایـد بـرای مشـک و عبیـر گلـولـه‌های پلیـدی بـرای جلّالـه

(مولوی، ۱۳۷۵، ج۲، ص. ۴۳۲)

۵. مثـل منبـع اخوینـی در صفحـهٔ ۴۸۰ تعلیقات که بایـد ابوبکر اخوینی بخـاری، صاحـب *هدایةالمتعلمین فی الطب* باشـد.

از جناب آقای دکتر صاحبی که تصویر نسخهٔ *کلیات طغرا* را در اختیارم قرار دادند، سپاسگزارم.

منابع

آرزو، سـراج‌الدین علـی (۱۳۸۵). *مجمع‌النفائـس*، بـه کوشـش مهرنورمحمدخـان و زیب‌النسـاء علی‌خـان، اسـلام‌آباد: مرکـز تحقیقـات فارسـی ایران و پاکسـتان.

آزاد بلگرامی، میرغلامعلی (۱۳۹۳). *سرو آزاد*. به کوشش میرهاشم محدث. تهران: بنیاد شکوهی.

آقابـزرگ طهرانـی (۱۳۳۸). *الذریعـه الـی تصانیـف الشـیعه*. به کوشـش ع. منـزوی. تهـران: چاپخانهٔ دولتی ایران.

اته، هرمان (۱۳۵۶). *تاریخ ادبیات فارسی*. ترجمهٔ رضازادهٔ شفق. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

اثیرالدین احمد (۱۲۴۴ق). «خاتمهٔ نسخهٔ طغرا». *رسائل ملاطغرا*. کلکته: چهاپه‌خانهٔ مچهوا بازار.

اسکندربیگ ترکمان (۱۳۸۲). *عالم‌آرای عباسی*. به کوشش ایرج افشار. تهران: امیرکبیر.

بختاورخـان، محمـد (۱۹۷۹). *مرآةالعالـم: تاریـخ اورنگ‌زیـب*. بـه کوشـش سـاجده س. علـوی. لاهـور: انتشـارات ادارهٔ تحقیقـات پاکسـتان.

بیـدل دهلـوی، عبدالقـادر (۱۳۷۶). *کلیـات بیـدل*. تصحیـح اکبـر بهداروند و پرویز عباسـی داکانـی. تهران: الهام.

حسـینی عاملـی، محمـد شـفیع (۱۳۸۳). *محافـل المؤمنین فی ذیـل مجالس المؤمنین*. به کوشـش منصور جغتایـی و ابراهیـم عرب‌پور. مشـهد: بنیاد پژوهش‌های اسـلامی.

خلیل، علی ابراهیم. *صحف ابراهیم*. میکروفیلم کتابخانهٔ توبینگن. شمارهٔ ۷۱۱.

خوشـگو، بندرابـن‌داس (۱۳۸۹). *سـفینهٔ خوشـگو*. بـه کوشـش سـیدکلیم اصغـر. تهـران: کتابخانـه، موزه و مرکـز اسـناد مجلس شـورای اسـلامی.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳). *لغتنامه*. زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی. تهران: دانشگاه تهران.

ذکاء، یحیی (۱۳۴۶). «تفنگ و پیشینهٔ آن در ایران». *بررسی‌های تاریخی*. سال دوم. شمارهٔ ۳ و ۴.

راقم سـمرقندی، میرسـید شـریف (۱۳۸۰). *تاریخ راقم*. به کوشـش منوچهر سـتوده. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشـار.

ـــــــــــــــــــــــــــ، *تاریـخ راقـم*. نسـخهٔ خطـی کتابخانـهٔ مجلـس شـورای اسـلامی. شـمارهٔ ۱۴۴۲۹.

ستوده، غلامرضا (۱۳۷۸). *مرجع‌شناسی و روش تحقیق در ادب فارسی*. (چ ۷). تهران: سمت.
صاحبی، سیدمحمد (۱۳۹۱). «طغرای مشهدی». *دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی*. جلد ۴. به سرپرستی اسماعیل سعادت. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
ـــــــــــــ (۱۳۹۷) مقدمه و تعلیقات بر *رسائل طغرای مشهدی*. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
صدیق حسن (۱۳۸۶) *تذکرهٔ شمع انجمن*. تصحیح محمدکاظم کهدویی. یزد: انتشارات دانشگاه یزد.
ـــــــــــــ *کلیات طغرا*. نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند (شمارهٔ ۱۵۸۶). میکروفیلم کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد. شمارهٔ ۷۰.
عظیم‌آبادی، حسینقلی (۱۹۸۳). *نشتر عشق*. به کوشش اصغر جانفدا. دوشنبه: نشریات دانش.
عوفی، محمد (۱۳۸۹). *لباب‌الألباب*. از روی چاپ قزوینی و براون. به کوشش سعید نفیسی. تهران: پیامبر.
کنبو، محمدصالح (۱۹۶۷). *عمل صالح (شاهجهان‌نامه)*. به کوشش غلام یزدانی و وحید قریشی. لاهور: مجلس ترقّی ادب.
گلچین معانی، احمد (۱۳۴۸). *تاریخ تذکره‌های فارسی*. تهران: دانشگاه تهران.
ـــــــــــــ (۱۳۶۹). *کاروان هند*. مشهد: مؤسسهٔ چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
گوپاموی، محمد قدرت‌الله (۱۳۳۶). *نتایج الافکار*. بمبئی: چاپخانهٔ سلطانی.
مایل هروی، نجیب (۱۳۶۹). *نقد و تصحیح متون*. مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی.
محمداعظم دیده‌مری. *واقعات کشمیر*. نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ملک. شمارهٔ ۶۱۶۸.
مدقّق یزدی، احمد (۱۳۷۹). حاشیه بر *تذکرهٔ نصرآبادی*. یزد: دانشگاه یزد.
مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۵). *دیوان شمس تبریزی*. (چ ۱۲) با مقدمهٔ بدیع‌الزمان فروزانفر. حواشی و تعلیقات: م. درویش. تهران: سازمان انتشارات جاویدان.
نصرآبادی، محمدطاهر (۱۳۶۱). *تذکرهٔ نصرآبادی*. به کوشش وحید دستگردی. تهران: کتابفروشی فروغی.
ـــــــــــــ (۱۳۷۸). *تذکرهٔ نصرآبادی*. به کوشش سیدمحسن ناجی نصرآبادی. تهران: اساطیر.
نوشاهی، عارف (۱۳۹۱). *کتابشناسی آثار فارسی چاپ‌شده در شبه‌قاره*. تهران: میراث مکتوب.
یاقوت حموی، یاقوت‌بن‌عبدالله (۱۹۹۵). *معجم‌البلدان*. [از روی چاپ وستنفلد] (چ ۲). بیروت: دار صادر.
Rieu, Charles (1966) *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, Oxford: British Museum.